

دردها و دغدغه‌های شیخ فضل‌الله نوری

علی ابوالحسنی (مُنذِر)

آیت‌الله العظمی حاج شیخ فضل‌الله نوری، انسانی دین‌باور، عدالت‌خواه، درد آشنا و زمان آگاه بود که از عمق جان، به حقیقت، کمال و جاودانگی اسلام اعتقاد داشت و مسئولیت خویش را - در جایگاه فقیهی پرنفوذ - تعلیم و تبلیغ معارف دین و اجرای احکام آن می‌شمرد و در پاسداری از اسلام تا سرحدّ بذل جان کوشا بود.

أ) شرایط چهارگانه برای پاسداری موفق از اسلام

برای پاسداری از هر چیز، تنها عشق و علاقه به آن کافی نیست؛ بلکه افزون بر این، باید اولاً ماهیت و ویژگی‌های آن شیء را دقیقاً شناخت تا آن را با چیزهای دیگر - و احیاناً ضدّ آن - عوضی نگرفت؛ ثانیاً با موجبات رشد و بقای آن کاملاً آشنا شد تا با استفاده از ابزار، لوازم و امکانات موجود، به تأمین نیازهای وی برآمد؛ ثالثاً از خطرهای آفت‌ها و نقاط ضعف و آسیب آن آگاهی حاصل کرد تا راه را بر موانعی که در مسیر رشد و پویایی وی وجود دارد، بست و از تعرض و تجاوز آن‌ها به کیان و موجودیت آن پیشگیری نمود. مرزبانی از اسلام در قالب مجموعه‌ای منسجم از یک سلسله باورها و بایدها نیز، از این قانون کلی مستثنا نیست و تنها کسانی از عهده این مسئولیت خطیر برمی‌آیند که واجد شروط لازم باشند:

۱. قلبشان سرشار از عشق به اسلام باشد؛ ۲. اصول و فروع آن را دقیق و کارشناسانه بشناسند؛ ۳. موجبات بقا و رشد آن را نیک بدانند؛ ۴. به خطرهای آفت‌هایی

که سلامت و بقای این دین را در پهنهٔ اجتماع و سیاست تهدید می‌کند، وقوف کامل داشته باشند تا با همتی استوار به صیانت از دین برخیزند و تمام توان خویش را در دفاع از کیان آن به کار گیرند. و شیخ فضل‌الله چنین بود:

۱. قلبش به عشق اسلام می‌طپید، و گواه بارز این امر، آن است که به گفتهٔ دوست و دشمن، زمانی که جاننش سخت در خطر بود و روس‌ها پیشنهاد دادند بیرق آن‌ها را بر سر در خانهٔ خویش بزنند تا جاننش محفوظ بماند و دوستانش نیز بر قبول این پیشنهاد اصرار ورزیدند، از قبول این امر سر باز زد و گفت: من مظهر روحانیت اسلام شمرده می‌شوم و با این کار آبروی اسلام می‌رود، و شهادت را انتخاب کرد. به اعتراف کسروی، که دشمنی‌اش با شیخ بر کسی پوشیده نیست:

حاجی شیخ فضل‌الله... فریفتهٔ "شریعت" می‌بود و رواج آن را بسیار می‌خواست... با یک امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین می‌خواست که "احکام شرع" را به رویهٔ قانون آورد و به مجلس بیدبراند. روی هم رفته به بنیاد نهادن یک "حکومت شرعی" می‌کوشید.^۱

۲. در مورد دانش کلان دینی و فقاہت والای شیخ، گواهی دکتر اسماعیل رضوانی کافی است که می‌گوید:

شیخ فضل‌الله مقام اجتهاد داشت و این مقام بر همه کس مسلّم بود؛ به طوری که حتی سرسخت‌ترین دشمنان او نیز نتوانستند عظمت علمی او را انکار کنند و حتی بسیاری او را از بهبانی و طباطبائی و امثال آن دو برتر می‌دانستند. در بحبوحهٔ انقلاب (مشروطه) آن چه امکان داشت به این پیرمرد - به دروغ یا راست - افترا و تهمت زدند؛ اما هیچ کس منکر مقام علمی او نشد.^۲

می‌دانیم که شیخ در محضر دو فقیه قلّه پوی تاریخ تشیع (میرزای شیرازی و محقق رشتی) دانش آموخته بود و همگان وی را از برجستگان و سرآمدان حوزهٔ میرزا شمرده‌اند.

۳. ویژگی دیگر پاسداران توانمند اسلام، آشنایی آنان با علل و موجبات رشد و بقای این دین است، که بی‌گمان در رأس آن علل، باید از بسط و تعمیق آگاهی‌های دینی و نیز اجرای احکام شرع در جامعهٔ اسلامی یاد کرد و لازمهٔ ترویج معارف و بویژه اجرای

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۲۸۷. تأکید روی کلمات از ما است.

۲. محمد اسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۹.

احکام دینی نیز، دخالت در سیاست به منظور جلوگیری دولت‌ها از خودکامگی و خیانت، و تقویت رجال سیاسی خیرالموجود است. و شیخ در تمام این زمینه‌ها، اهتمام تمام داشت:

اولاً شناختش از اسلام، شناختی عالمانه و فرازمند بود و این دین را آیینی جامع و کامل می‌شمرد و می‌فرمود:

قانونِ الهی ما، مخصوص به عبادات نیست؛ بلکه حکمِ جمیعِ موادِ سیاسیه را بر وجهِ اُکْمَل و آوَنی داراست، حتی اَرشِ الخَدش.^۱

از همین منظر، در بزرگی از قوانین غرب را بر نمی‌تافت و تأکید داشت که:

دین اسلام، اکمل ادیان و اتمّ شرایع است و این دین، دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه‌ی شورای ما از انگلیس بیاید؟! کرا را گفتیم ما طبقه‌ی مسلمانان که دارای قانون و کتاب آسمانی هستیم، چرا از روی قانون قرآن رفتار نکنیم و از روی قانون آلمانی و انگلیس، وضع قانون نماییم!؟

ثانیاً خود را ملزم به دخالت در سیاست می‌شمرد و به همین دلیل، در تمامی جنبش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی عصر خویش، هم‌چون نهضت تحریم تنباکو، نهضت عدالت‌خانه و نهضت مشروطه مشروعه شرکت فعال داشت. وی به جد معتقد بود که چنان‌چه دین، رنگ و بوی خداییش را بر سیاست و حکومت نزند و ارباب دین، زورمندان را در کنترل جدی و پی‌گیر خود نگیرند و مهار شرع را بر دهان مرکب چموش قدرت نزنند؛ زورمندان خودکامه، در طریق توسعه و تعمیق خودکامگی‌های خویش، گریبان دین را رها نساخته و دین‌داران را آسوده نخواهند گذاشت. روشن‌تر بگوییم: پس از تثبیت پایه‌های قدرت، برای پیشبرد اغراض خود، به سراغ روحانیان آمده، می‌کوشند آنان را در استخدام و استثمار خود گیرند و در غیر این صورت، لگدکوب چکمه بیداد کنند. شیخ با چنین نگرشی، خود را موظف می‌دید که در نهضت‌های اصلاحی زمانه حضور یابد و حتی درفش رهبری آن‌ها را کاوه‌وار (هم‌چون نهضت عدالت‌خانه) بر دوش کشد.

۱. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ص ۵۶-۵۷، ارش الخدش، دبه جراحی است که شخصی بر بدن کسی وارد کرده.

۴. آخرین شرط لازم برای پاسداری از اسلام، دشمن‌شناسی، خطرشناسی و آفت‌شناسی است.

شیخ همواره به مردم توصیه می‌کرد: «چشم سَر باز کنید و گوش قلب فرا دارید! مصلح را از مفسد تمیز دهید!» ناظم‌الاسلام کرمانی، مورخ عصر مشروطه، نقل می‌کند: روزی به شیخ فضل‌الله گفتم:

ملای سیصد سال قبل به کار امروز مردم نمی‌خورد.

و شیخ بر کلامم تکمله زد که:

خیلی دور رفتی! بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی‌خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دَوَل [سیاست جهانی] را نیز عالم باشد.^۱

شیخ با این بینش، مجدّدانه در پی جمع‌آوری اطلاعات روز از سراسر جهان راجع به ایران و اسلام بود. آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی ضمن اشاره به روابط خاصّ شیخ با حاج میرزا عبدالغفار خان نجم‌الدوله (ریاضیدان و منجّم نامدار، و دانشمند ذوفنون عصر قاجار) می‌گفت:

اوراق و نشریاتی که در خارج کشور نشر می‌یافت و ارتباط به اسلام و ایران داشت، به وسیله مرحوم نجم‌الدوله تهیه شده و همراه با ترجمه آن قسمت از آن‌ها که به زبان‌های غیر شرقی نوشته شده بود، تحویل مرحوم شیخ داده می‌شد. ضمناً شنیده می‌شد که حاج نجم‌الدوله رابط شیخ با سید جمال‌الدین اسدآبادی بوده‌اند.

به گفته مرحوم لنکرانی:

برای عدم کشف این وضع، ارتباط شیخ و نجم‌الدوله به شکل مجلس درس انجام می‌یافته، او در خدمت شیخ از فقه و اصول و کلام بهره‌مند می‌شده و شیخ هم علم نجوم و هیأت را که خود در آن سابقه داشته، به وسیله مباحثه با این منجّم هَبّوی معروف، تکمیل می‌کرده است. مؤید این امر، مشابهت و نزدیکی میان سخنان شیخ در تبیین ماهیت مکاتب غربی (نظیر ناتورالیسم و...) با مندرجات رساله سید جمال‌الدین در ردّ نیجریه است که مجال توضیح آن در این فرصت محدود نیست.

به گفته لنکرانی باید افزود که شیخ، کار ترجمه و ارسال مندرجات مطبوعات اروپایی در

باره ایران را در صدر مشروطه، به علامه میرزا محمدخان قزوینی مشهور (مصحح دیوان حافظ و چهار مقاله عروسی) واگذاشته بود که نزد شیخ درس خوانده و آن زمان در اروپا به سر می‌برد. حقیر یکی از نامه‌های مرحوم قزوینی به شیخ از اروپا را اخیراً در «فصلنامه تاریخ معاصر ایران» (تابستان ۱۳۸۲) منتشر کرده‌ام. جالب است که قزوینی در این نامه ضمن ترجمه مقالات جراید اروپایی درباره اوضاع ایران، شرحی گویا و تکان دهنده نیز از اقدام دولت فرانسه مبنی بر مصادره اموال کلیسا و اخراج بزرگ‌ترین کشیش آن به دست داده است.

شیخ آفات و خطرهایی را که در عصر وی اسلام را تهدید می‌کرد، به خوبی می‌شناخت. بر آگاهان تاریخ معاصر ایران پوشیده نیست که روند تاریخ مشروطیت، بر درستی هشدارها و پیش‌بینی‌های وی (خلع ید از روحانیان، کشف حجاب، رواج مسکرات و...) مَهر تأیید زد. او در عصر خویش، مهم‌ترین چالش دین و دین‌داران را، با غرب و غرب‌زدگی می‌دانست و راز انحراف مشروطه از راستراه ملی و اسلامی نخستین آن را، از جمله در تکاپوی موزیانه فرنگی مآبان طبیعی مشربی جست‌وجو می‌کرد که می‌خواستند قوانین اروپایی را بر ملت مسلمان ایران تحمیل کرده و دارالشورای اسلامی ایران را نسخه بدلی از پارلمان لندن و پاریس سازند:

در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند که بالمره مُنکرا دیان و حقوق و حدود هستند. این فرقی مستحدثه را، بر حسب تفاوتِ اغراض، اسم‌های مختلف است: آنارشیت، نیهیلیست، سوسیالیست، ناتورالیست، بایبست؛ و این‌ها یک نحو چالاکي و تردستی در اثارة افتنه و فساد دارند و به واسطه ورزشی که در این کارها کرده‌اند، هر جا که هستند، آن جا را آشفته و پریشان می‌کنند. سال‌هاست که دو دسته اخیر از این‌ها، در ایران پیدا شده و مثل شیطان، مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام أَضَلِّ مِنَ الْأَنْعَامِ هستند. یکی فرقه بایبته است و دیگر فرقه طبیعیه. این دو فرقه، لفظاً مختلف است و ثَبّاً [در باطن] متفق هستند و مقصد صمیمی آن‌ها نسبت به مملکت ایران، دو امر عظیم است: یکی تغییر مذهب، و دیگری تبدیل سلطنت [از صورت و ظاهر اسلامی آن به صورت و باطنی صد در صد ضد اسلامی]. آنگو آن ملاحظه که می‌خواستند بر حسب مقتضای عصر، قوانین طبیعیین [ماتورالیست‌ها] را، آن هم به عقول ناقصه خود، در ایران جاری کنند و اطفال را طبیعی

۱. برانگیختن.

۲. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ص ۲۶۵-۲۶۶.

تربیت نمایند؟! کو آن اشخاصی که می‌گفتند و می‌نوشتند که لازم است به تعلیم اجباری، اطفال ایران در مدارس جدید، به خط جدید و لسان پهلوی قدیم، تعلیم داده شوند تا آن‌که دیگر نتوانند بخوانند این کتبی را که علما در عهد صفویه نوشتند....

شیخ با موانع و خطرهایی که موجودیت اسلام را تهدید می‌کرد، عمیقاً آشنایی داشت و تلقی عمیق و عالمانه وی از اصول موضوعه فکری و سیاسی غرب جدید، و تقابل بنیادین آن‌ها با اسلام، گواه روشن این امر است. اشاراتی که وی، جا به جا در باره «خرد گسته از وحی» اروپاییان عصر خویش دارد و تحلیل عمیقی که از ماهیت مکانیکی چون نیپیلیسم، ناتورالیسم، سوسیالیسم و آنارشیسم به دست می‌دهد و آن‌ها را به‌رغم اختلاف در لفظ، معنأ متحد شمرده و سر و ته یک کرباس می‌شناسد، دلیلی است روشن بر عمق درک او از «بنیان واحد» ایدئولوژی‌های غرب جدید: اومانیزم. فی المثل می‌فرماید: غربی‌ها،

مهمی جز تکمیل حش ظاهر و قوای تکوینی ندارند و عقولشان مُعَطَى به اغظیه کثیره کیفه شده.^۱ اهالی فرنگستان، بی‌قید در دین، و بی‌باک در فحشا و مُتَنکَر، و بی‌بهره از الهیات و روحانیات [اند]. [مشروطه چیان] برای معالجه ظلم، دفع فاسد [نظام استبداد فردی سلطنتی] به افسد [نظام استبداد مضاعف و نوعی وارداتی غربی] کردند. قوانین معموله آن‌ها که از روح آزادی اروپا [لیبرالیسم] برداشته شده بود، باعث شد که مردم فاسد العقیده، بی‌ملاحظه بر ضعف اسلام، آن‌چه خواستند گفتند و نوشتند. طبع مملکت ما را، غذای مشروطه اروپا، دردی است بی‌دوا و جراحی است فوق جراح؛ زیرا... منافی قواعد اسلام ماهاست....^۲

آن زمان که نام مشروطه، و شعارهای مشابه و فریبده آن هم چون آزادی و مساوات، ذهن و دل بسیاری از مردم، حتی بخشی از روحانیان را تسخیر کرده بود، او در سطح ظاهر الفاظ و عناوین درجا نزد؛ بلکه به خاستگاه فکری و سیاسی آن شعارها و پیامدهای آن‌ها اندیشید و فی المثل این تعریف دقیق از مشروطه غربی را مبنای داوری و برخورد خویش با مشروطه چیان غرب باور و سکولار قرار داد:

منتخبین از بُلدان، به انتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و این‌ها هیأت مقننه مملکت

۱. یعنی، دیده عقل و چشم بینش‌شان را، پرده‌های تیره‌ای [از مادیت و نفسانیت] پوشانده است.

۲. محمد ترکمان، مسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ص ۷۴.

باشند و نظر به مقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آرا بنویسند موافق مقتضای عصر، به عقول ناقصه خودشان، بدون ملاحظه موافقت و مخالفت آن با شرع اظهر؛ بلکه هر چه به نظر اکثر آن‌ها نیکو و مستحسن آمد او را قانون مملکتی قرار بدهند....

شیخ، خاصه در اواخر عمر، با قاطعیّت هر نوع برخورد انفعالی در برابر امواج فکری و سیاسی جدید را محکوم می‌کرد و شریعت جاوید نبوی ﷺ را، تحت هیچ عنوان و بهانه‌ای، نظیر عنوان فربای «مقتضیات عصر»، تغییر پذیر نمی‌دانست. سخن او این بود:

من حکم خدا و رسول را می‌نویسم، نه مقتضیات عصر را.^۱

و:

اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر، تغییر دهنده بعض مواد قانون الهی است یا تکمیل آن است، چنین کسی... از عقاید اسلامی خارج است؛ به جهت آن‌که پیغمبر ما، خاتم انبیاست و... خاتم آن کسی است که آن چه مقتضی صلاح حال عباد است، الی یوم القیوم^۲ به سوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد. پس بالبدیهه، چنین اعتقاد، کمال منافات را با اعتقاد به خاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت، به حکم قانون الهی، کفر است.^۳

ب) دردها و دغدغه‌های شیخ

نخستین و مهم‌ترین درد و دغدغه شیخ - که همه دردها و دغدغه‌های وی از آن برمی‌خاست - «ادای تکلیف شرعی» و «وفای به عهد»ی بود که، به حکم مسلمانی با خداوند داشت. در تلگرافی که در بحبوحه مشروطه اول، همراه جمعی از علما، از تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام به شهرهای مختلف ایران زده، ضمن انتقاد از گرایش مجلس شورا به قوانین غربی و تکاپوی عناصر غرب‌زده و گروه‌های بایی و بهایی برای انحراف در مسیر جنبش، می‌نویسد:

هيات مقدس علما و طلاب و مؤمنين و عقلاى مسلمين [مهاجرين به حضرت عبدالعظیم علیه السلام] حاضر شده‌اند که به بذل نفس نفیس^۴، عهدی را که با خداوند نموده‌اند وفا کنند و ودیعه الله را

۱. عین السلطنه، روزنامه خاطرات، ج ۳، ص ۲۲۹۱.

۲. تا روز دمیدن شدن صور اسرافیل، یعنی تا روز پازیسین.

۳. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ص ۵۷.

۴. جان گرامی.

نگاه‌داری نمایند و شرع شریف را به طوری که از اسلاف گرفته‌اند، به اخلاف سپارند و پاس‌صدمات و زحمات حضرت رسول و ائمه هدی علیهم‌السلام و شهدا و صدیقین، مهاجرین، انصار و فقهای سلف [را] داشته باشند. شما هم‌کیشان، در همین تکلیف یا ماها شراکت دارید و عندالله مسؤول هستید... همت فرمایید دین خدا را نصرت کنید. این مجلس را بر شالوده صحیح شرعی بنا کنیم و اشخاص خداشناس عاقبت بین دین‌دار را به عضویت تعیین نماییم و بندگان خدا را مُرَقَّه‌الحال نموده، دین و دنیا را معمور و کافه ناس آسوده [کنیم] تا بتوانیم از عهده جواب الهی بوم یقوم الناس لرَبِّ العالمین برآییم.

این سخن او بود، و همواره نیز خدای را شاکر بود که در چنان موقعیت حساسی، به رغم خطرهای بزرگ، از عهده‌ادای تکلیف برآمده است.

شیخ، شأن و مسؤولیت اصلی روحانیان را حفظ و ترویج دین می‌شمرد. وی در نامه‌ای به علمای اصفهان در ابتدای مشروطه می‌نویسد:

مقتضی مقام علمای اعلام، در هر جا باشند، هدایت خلق و اطفای دایره فساد و ملاحظه خیر ملت و صلاح رعیت است و این تکلیف... همیشه بر عموم ماها شرعاً و عقلاً وارد بوده و هست و غفلت از این تکلیف شرعی... هرگز جایز نخواهد بود.^۱

همچنین در نامه‌ای که در تاریخ ۲۰ صفر ۱۳۲۷ قمری به میرزا حبیب‌الله مجتهد خراسانی هنگام آشوب افکنی مشروطه‌خواهان تندرو در مشهد در اواخر استبداد صغیر نوشته، می‌گوید:

در این موقع مهم نجافی حضرت‌تعالی در مهام کتبه چه جهت دارد؟... مستدعی است در اصلاحات جداً کوشش فرمایید.^۲

افزون بر این، باید به نامه هشدار برانگیز وی در تحصن حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام خطاب به علمای سراسر کشور اشاره کرد که آنان را از عواقب سوء مشروطه‌وارداتی به شدت ترسانده و تقاضا می‌کند که در آن شرایط حساس، به وظیفه دینی و ملی خویش برای نجات اسلام و مسلمانان عمل کنند:

قرب هزار سال است که از غیبت کبرای حضرت حجبت بن الحسن -عجل الله تعالی فرجه- می‌گذره.

۱. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ص ۱۳۸.

۲. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ج ۲، ص ۶۲.

هواپرستان و خودکامگان، زلال حقایق آن را به تمنیات نفسانی و شیطانی خویش نیالوده و احکام و معارف نورانی و رهایی بخش دین را تحریف نکنند؛ از این رو تکاپوی عالمان در حفظ دین، نمی‌تواند از مبارزه با پیرایه‌ها و بدعت‌هایی که این جماعت بر چهره دین می‌بندند، خالی باشد. شیخ قویاً به لزوم مبارزه با بدعت‌ها و انحرافات، و برخورد قاطع با عوامل آن معتقد بود و به هیچ روی سکوت در برابر بدعت‌گران و سنت‌شکنان، و بدتر از آن، همراهی و هم‌دلی با آن‌ها را بر نمی‌تافت و تعلل و تأخیر در مبارزه با آن جماعت را موجب آفات بسیار می‌شمرد.

ضیاء‌الدین دُرّی که در ایام تحصن شیخ در حضرت عبدالعظیم علیه السلام با شیخ دیدار و گفت و گو داشته، می‌گوید:

در دیدارم با شیخ به وی گفتم: اگر مشروطه حرام است، پس چرا ابتدا همراهی و مساعدت فرمودید؟ و اگر حلال و جایز است، پس چرا مخالفت می‌فرمایید؟ دیدم این مرد محترم اشک در چشم‌هایش حلقه زد. گفت: من والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی‌دین و فرقه ضالّه و مُضِلّه مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را که لابد خواننده می‌خوانید که چگونه به انبیا و اولیا توهین می‌کنند و حرف‌های کفرآمیز می‌زنند؟! من عین همین حرف‌ها را در کمیسیون‌های مجلس از بعضی شنیدم. از خوف آن‌که بعداً قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم؛ آن لایحه^۱ را نوشتم. تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است! علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم، چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می‌شوم؟... مطابق حدیث صحیح صریح، در این گونه موارد، علما باید از بدعج جلوگیری کنند و الا خداوند عالم، آن‌ها را به رو به آتش جهنم می‌اندازد! از این مقوله سخنان با حالت تأثر می‌فرمود، به طوری که بنده را هم منقلب نمود.^۲

به گزارش مستوفی تفرشی در گفت و گوی مفصلی نیز که شیخ با سیدین طباطبائی و بهیانی در همان ایام تحصن داشت، پس از اشاره به مندرجات ضدّ اسلامی برخی از جراید مشروطه، فرمود:

جریده آزاد را خواندید! والله اگر امروز ما جلو این جراید را نگیریم، مورد مؤاخذه و قهر خدا و

۱. مقصود، ماده نظارت فائمه چند تن از مجتهدان طراز اول بر مصوبات مجلس است.

۲. محمدحسن ادیب هروی، تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، ص ۱۳۸-۱۳۹.

رسولش خواهیم بود. شما پیشوایان دین شریف هستید، برای چهار روز زندگی دنیا نمی‌شود این طور زیر بار مزخرفات این مردم رفت و هیچ نگفت...

سپس افزود:

شما را به خدا و به مسلمانی شما و وجدان شما، ببینید سزاوار است که پیشوایان و مجتهدین دین شریف اسلامی در پای منبر حاضر باشند و یک نفر واعظ متهم فاسد العقیده در بالای منبر، هزاران ناسزا نسبت به علما و پیشوایان و نسبت به بزرگان دین و نسبت به وزرا و اعیان و اشراف و غیرها بگوید و شما در پای منبر گوش کنید و خنده نمایید و از تقاضای او تعریف و تمجید نمایید؟! دیگر برای طبقه علما چه باقی گذارده‌اند؟! و شما فقط با عنوان آیت الله و سیدین سَنَدین و چهار شاهی پول هوایی مغرور شده‌اید! اسم این‌ها را چه باید بگذاریم؟! والله بیخود شما با این عبارات، خوش‌وقت و مغرور گردیده‌اید. این مردم امروزه چون محتاج به شما هستند، این است که شما را با لفظ، به مراتب عالی‌تر رسانده‌اند، برای این است که قوه و قدرتی به دست بیاورند، آن وقت شما را از درجات علیا به مرتبه سفلا برمی‌گردانند. اولین علامتش این است که میانه شما را با من چنان برهم زده‌اند که هیچ وقت اصلاح نشود. امروز توبت من است، چند روز دیگر توبت شما می‌رسد! می‌دانم امروز ابداً این مطالب من به گوش شما فرو نمی‌رود؛ ولیکن به شما می‌گویم و می‌سپارم گول نخورید، که این مردم بر ضد شما هستند. اگر شما از همین امروز ایراد سخت در کار نامشروعشان می‌کردید، شما هم به حالت من بودید. البته شما می‌توانید شنیدن ناسزا و توهین به شرع مقدس را تحمل نمایید؛ ولیکن از قوه من خارج است که با اختیار، تقویت از دشمنان دین کنم... به هر تقدیر، این چند نفر واعظ که قبح اعمال و تبت ایشان به همه کس مکشوف است، یا باید از تهران مهاجرت نمایند یا قدغن شود قدم بر منبر بگذارند....

مرحوم سید محمد طباطبائی در پاسخ شیخ، ضمن تصدیق مطالب و اظهارات وی، اصلاح و تصفیة مجلس و مشروطه از عناصر فاسد و منحرف و آشوب‌گر را به آینده موکول کرده و سخن از مدارای با آنان به میان آورد و خواستار پایان دادن شیخ به تحصن معترضانة خویش شد. شیخ در مقابل اظهار داشت:

می‌خواهم سؤالی از شما بکنم. می‌گویید امروز اگر در دفع جماعتی اقداماتی نمایم، دچار اشکالات خواهیم شد؛ باید بعد از این، به مرور زمان، این جماعت را دفع کرد. چگونه این حرف را می‌توان پذیرفت؟ امروز که این جماعت دارای قوه و قدرتی نیستند اگر در دفع آن‌ها دچار حادثات ناگوار شوید، فردا که قدرتی پیدا کردند، مسلمانان سست عنصر را دور خود جمع کردند، مخلوقی را از اطراف برای پیشرفت مقاصد در دور خویش حاضر کردند و جمعیتی شدند، در آن وقت می‌خواهید

دفع نمایید؟! اگر از من گوش دارید، ما را به حالت خود در این جا بگذارید شما بروید؛ زیرا که با این وضع، آمدن ما میسر نیست! اما آن قدر به شما می‌گویم که اولاً شما قصد دفع کردن این جماعت را ندارید؛ بلکه اگر حمایت از ایشان نفرمایید، هیچ وقت سعایت هم نخواهید کرد! بر فرض که باطناً این نیت و قصد را داشته باشید و انتظار موقع بکشید، تا آن زمان این جماعت شما را به خاک سیاه خواهند نشاند. از این هم بیشتر، گفتن نشاید.^۱

۳. پیش‌گیری از توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمن (علاج واقعه پیش از وقوع)

شیخ تأکید داشت که باید بدعت‌ها را در نطفه خفه کرده و به اصطلاح، علاج واقعه را قبل از وقوع کرد. زنده باد، استاد مطهری یکی از انتقاداتی که بر روحانیان زمان خود وارد می‌دید، آن بود که علما - چنان‌که باید و شاید - به پیش‌بینی و پیش‌گیری خطرهای نمی‌پردازند و نوعاً پس از اقدام دشمن و وقوع حوادث فتنه‌بار (هم‌چون سناریو اصلاحات ارضی و کشف حجاب) به جلوگیری برمی‌خیزند و در نتیجه، گرفتار بسیاری از مشکلات شده و دست کم ناچار می‌شوند هزینه سنگینی را برای دفع خطر بپردازند. شیخ فضل‌الله نیز به علاج واقعه پیش از وقوع معتقد بود و می‌فرمود:

لازم است بر طبقه علما، خاصه آن‌هایی که مبسوط‌الید باشند و زمام مهام جمهور به موجب [حدیث] «مجارى الامور» به يد آن‌هاست، حتى المقدور قبل از ابتلاى به واقعه علاج فرمایند.

گفتنی است که مبارزه علما با بدعت‌ها - خصوصاً بدعت‌های مدرن و روشن فکر نمایانه - نوعاً هزینه‌ای سنگین (گاه بسیار سنگین‌تر از مبارزه با حکام ستم‌گر) برای آنان در بر دارد (چنان‌که شیخ در این راه، هزینه بسیار سنگینی - مال، جان و آبرو - پرداخت). علاوه، چون سنت‌شکنان در بسیاری اوقات، پیچیده و موزیانه عمل می‌کنند، شناخت شعارها و شکلک‌های رنگارنگ و فریبده آن‌ها، بینشی قوی و اطلاعاتی گسترده و عمیق می‌طلبد، که همه روحانیان از آن بهره‌مند نیستند؛ از همین روست که در یگانه بروز بدعت‌ها، تنها تعداد اندکی از عالمان به این میدان هولناک گام می‌نهند و دیگران به تماشا یا توجیه می‌نشینند.

این در حالی است که اگر همه عالمان یا بخش عمده روحانیان، مصمم و قاطع، در

۱. برای مشروح گفت و گو رک: از همین قلم، خانه، بر دامنه آتشفشان، ص ۹۹ به بعد.

عرصهٔ دفاع از اسلام و مبارزه با بدعت‌گزاران حضور یابند، هم کار ستیز با بدعت‌ها زودتر و قوی‌تر پیش می‌رود و هم هزینه‌های این راه کم‌تر می‌شود؛ زیرا هزینه‌ها روی مجاهدان حاضر در صحنه «سرشکن» می‌شود، و گاه چه بسا بدعت‌گزاران با مشاهدهٔ جدیت روحانیان در مبارزه با بدعت، جرأت پیشروی به خود نداده و نتیجتاً هزینهٔ درگیری با بدعت‌گران به صفر می‌رسد؛ اما زمانی که جمعی از عالمان دین - به هر دلیل - در برابر بدعت «سکوت» ورزیده و جمعی دیگر حتی به «توجیه» و «تأیید» بدعت‌گران و ثناخوانی آنان پرداختند و تنها معدودی از روحانیان بر ستیز با بدعت پای فشاردند، آن وقت بالطبع هزینهٔ مبارزه بالا می‌رود و ممکن است کار به جایی برسد که فقیه بزرگ شهر را در میدان مرکزی پایتخت بر دار کشند و حتی پای آن برقصند و کسی هم جرأت مخالفت نداشته باشد! پس از آن نیز تازه نوبت کسانی برسد که به علت «سکوت» و «عدم اطاعت مطلق» از گروه‌های جائر، باید رنج زندان و شکنجهٔ تبعید را نوش جان کنند. البته در این صورت نیز، عالمان دین باور و خداترس هم چون شیخ نوری - که خانه، بر دامنهٔ آتشفشان ساخته و در راه خدا حاضر به هرگونه فداکاری هستند - از قلت یاران موافق و شدت هجوم دشمن قهار باکی به خود راه نداده و چشم به فرمایش سالار شهیدان علیه السلام دارند که فرمود: «لا تتوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلها». بالاخره هرکاری هزینهٔ خاص خویش را می‌طلبد، و هرچه کار مهم‌تر، هزینهٔ آن هم سنگین‌تر، و به قول شاعر:

بشکست اگر دل من به فدای چشم مست
سرخم می‌سلامت، شکند اگر سبوی!

۴. اجرای حدود و احکام شرع به دست فقیهان پارسا

دیگر راهکار (بلکه راهبرد اصولی) شیخ برای حفظ دین و سلامت روحی و اخلاقی جامعه، اجرای حدود و احکام شرع بود که البته از دیدگاه او، جز با حکم و تنفیذ فقیهان محقق نمی‌شد:

ولایت، در زمان غیبت امام زمان -عجل الله فرجه- با فقها و مجتهدین است.

در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث، فقهای از شیعه هستند و مجاری امور، به ید ایشان است و بعد از تحقق موازین، احقاق حقوق و اجرای حدود می‌نمایند و ایداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود.

در این مدت متممادی، علمای بزرگ و ثواب‌عامه در هر دوره رنج‌ها برده و سختی‌ها کشیده‌اند و از بذل عمر و مال چیززی دریغ نداشته‌اند تا دین اسلام و مذهب جعفری را یداً بید، امروز به دست شما رسانیده‌اند. شرح زحمات و خدمات و آثار قلمیه و مجاهدات علمیه آن بزرگواران را در حفظ شریعت و حراست اسلام شماها خود بهتر از همه کس می‌دانید. در این عصر، تکالیف نیابت‌عامه و مسؤولیت‌نامه، من جمیع الجهات، به شما متوجه است. باید این اسلام را که ودیعه الهیه است، لامحاله به همان قوت و رونق و رواج که از اسلاف [پیشینیان] گرفته‌اید، تسلیم اخلاف [نسل‌های بعد] بفرمایید.

در همین نامه، با «کوبه» فریاد خویش بر وجدان خفته شاه و دولتیان کوفته و توطئه‌های بیگانگان را به باد اعتراض گرفته است:

اعمام همایونی با گنج‌های قارونی خود را به کناری کشیده‌اند. رجال دولت همه مدهوش، گاتهم خُشْبُ مُسْتَنْدَه^۱ پادشاه اسلام‌پناه آیا خود نیز غافل است یا متغافل؟! نمی‌دانیم! شاید وسواس وزرای خیانت‌شعار و دسایس دولت‌های هم‌جوار [روس و انگلیس] و افسون‌های دردمندانۀ روزنامه‌جات که امروزه از وسایل تهتک و تجزی، و ادوات تکتیب و تکذبی شده است، در ضمیر منیر تأثیر نموده، ذات اقدس را برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل دادن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد!^۲

راهکارهای شیخ برای حفظ و گسترش دین در جامعه

اصول زیر، راهکارهای شیخ برای حفظ دین در جامعه بود:

۱. بسط معارف و آگاهی‌های دینی بین مردم؛
۲. مبارزه با بدعت‌ها و سنت شکنی‌ها؛
۳. پیش‌گیری به هنگام از توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمن (علاج واقعه پیش از وقوع)؛
۴. اجرای حدود و احکام شرع به وسیله فقیهان پارسا؛
۵. دخالت در سیاست با دو هدف کلی: بسط عدالت اجتماعی و استقلال کشور از یوغ بیگانه؛
۶. حفظ استقلال روحانیان از دولت؛

۱. دست به دست.

۲. تعبیر قرآن مجید درباره منافقان: گویا چوب‌هایی خشکند!

۳. برای کلیشه این مکتوب ر.ک: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۱۰.

۷. رفع اختلافات و کشمکش‌های داخلی مسلمانان، بویژه روحانیان؛

۸. سازماندهی جبهه حق (روحانیان و هواداران آنان)؛

۹. پرهیز از خطر عوامل نفوذی و ختثاگذاردن دسیسه‌های آنها؛

۱۰. قاطعیت در برابر جریان‌های انحرافی، اما متنفذ روز؛

۱۱. پرهیز از تندروی‌ها و کندروی‌ها / افراط‌ها و تفریط‌ها.

به دیده شیخ، بیش‌ترین مسؤلیت در رعایت و انجام اصول فوق، بر عهده روحانیان قرار دارد؛ هرچند که سایر مردم نیز در این زمینه خالی از مسؤلیت نیستند. کاربرد اصول فوق را به اجمال در پرونده شیخ برمی‌رسیم:

۱. بسط معارف و آگاهی‌های دینی بین مردم

شیخ بسیار می‌کوشید که معلومات و آگاهی‌های دینی جامعه - اعم از مسائل شرعی و معارف دینی - را بالا ببرد و از این‌که می‌دید سطح آگاهی‌های دینی در بین مردم اُفت کرده، شدیداً رنج می‌برد:

هزار حیف که افراد ملت ما را ابداً رغبت تحصیل علم [به قوانین الهی]... نبوده و نیست و... گویا ماها، جهل [به قوانین الهی] را محبوب‌ترین اوصاف یافته‌ایم! من نمی‌دانم، شما مردم چرا این قدر بی‌میل هستید به تحصیل علم و قوانین الهی، که به شما [پیروان مذهب] امامیه عطا شده؟! بر شما باد که... تحصیل علم به قانون الهی بنمایید تا بدانید که قانون الهی ما را کافی است، و [همان] احسن و اکمل قوانین است.

نکته دیگری که شیخ در عرصه تبیین حقایق دینی (و نیز افشاگری‌های سیاسی) عملاً بدان توجه داشت، مجهز بودن روحانیان به ابزارهای تبلیغی روز و ادبیات زمانه بود. توضیح آن‌که: نخستین و بزرگ‌ترین چالش روحانیان با دشمنان خویش، همواره در عرصه کلمه و کلام رخ می‌دهد. اصولاً حرکت‌های موج‌آفرین سیاسی در جامعه، نوعاً بر امواج دامن‌گستر فکری و فرهنگی مبتنی است؛ یعنی نخست یک حرکت فکری و فرهنگی در جهت توجیه و تبلیغ برخی آرمان‌ها در اجتماع آغاز می‌شود و زمانی که عشق و ایمان به «تحقیق» آرمان‌های مزبور در عمق ذهن‌ها و دل‌ها راه یافت، پایه‌های یک

نهضت اجتماعی - سیاسی (و در صورت لزوم، قیام نظامی) شکل می‌گیرد. در واقع، آن موج فرهنگی و گرایش آرمانی، پس از تدوین مبانی نظری و راهبرد عملی خویش، و اثبات توانمندی آن مبانی در تأمین آرمان‌ها و اهداف برین، تحرک سیاسی و احیاناً نظامی خاص خویش را پدید می‌آورد و نهایتاً پس از عبور از میدان‌های جهاد و مبارزه، به تأسیس نظام سیاسی - فرهنگی مطلوب خویش موفق می‌شود.

بنابراین، چالش‌ها و قیام‌های سیاسی، نوعاً مسبق به چالش‌ها و نهضت‌های فرهنگی اند و در چالش‌های فکری و فرهنگی نیز، سلاح دو طرف بیش از هر چیز، ابزار «کلمه و کلام» و به تعبیری روشن‌تر، تبیین رسا و مستدل افکار و آرمان‌ها، و توان دفع شبهات و شایعات خصم می‌باشد. ناگفته پیداست که میزان توفیق چالش‌گران مزبور، بستگی مستقیم با نوع و میزان استفاده آن‌ها از ادبیات روز و ابزارهای گوناگون تفهیم و تفهیم (از خطابه و منبر گرفته تا کتاب و مطبوعات و سینما و تأثر و غیره) دارد.

افزون بر این، هر گروه یا شخصیت اجتماعی که بتواند با سازماندهی و هدایت بهینه نیروهای خویش، و برقراری ارتباط مساعد فکری و عاطفی با نیروهای دیگر - بویژه نسل جوان و نواندیش - به دایره نفوذ و محبوبیت اجتماعی - سیاسی - فرهنگی خود افزوده و قدرت عمل و تأثیر خویش را بالا برد، توفیق بیش‌تری در پیشبرد اهداف اصلاحی خواهد داشت.

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که شیخ فضل‌الله به این نکات توجه داشته و حتی در روابطش با مراجع بزرگوار عصر، به این گونه مسائل توصیه می‌کرده است. اولاً او در بحبوحه مشروطه اول به منظور تبیین دیدگاه‌های اصلاحی و انتقادی خویش، پاسخ‌گویی به شبهات و ردّ شایعات، در کنار سخنرانی‌های افشاگرانه مستمر، به انتشار روزنامه (در قالب لوایح و مکتوبات) دست زد و در این زمینه، نثر شیوا، پخته و ادبیات روان و جذاب شیخ - در قیاس با نثر پیچیده و غلیظ و به اصطلاح آخوندی میرزای نائینی در «تنبیه الامه» - بسیار قابل ملاحظه و توجه است. شیخ در اوج مبارزات خویش در مشروطه، برای رساندن پیام خود و هم‌فکرانش به گوش افرادی که زیر بمباران شدید تبلیغات دشمنان اسلام و روحانیان قرار داشتند، به طور توأمان از ابزار «خطابه» و

«ژورنالیزم» سود جسته و این بسیار جالب است. بر این اساس می‌توان در کنار روزنامه‌نگاران اصول‌گرا و مشهوری چون مهاتما گاندی، از شیخ نیز نام برد.

مطبوعات و هنر، دو نقطهٔ ثقل قدرت در عصر حاضرند و مع الاسف روحانیان و به طور کلی دین باوران و دین پناهان جامعهٔ ما، هنوز به این امر وقوف کامل نیافته و در نتیجه چنان‌که باید و شاید، به چالش با خصم در این عرصه برنخاسته‌اند. این در حالی است که مثلاً صهیونیزم جهانی بیش از یک قرن است که اهمیت و ضرورت ورود به این عرصه را دریافته و از هنر هفتم گرفته تا مطبوعات و خبرگزاری‌های بزرگ جهانی را تسخیر و برای مقاصد نامشروع خویش استثمار کرده است. ما به عنوان ابزار پیشبرد اهداف مشروع خود، بیش‌تر به قدرت حکومت و پست‌های سیاسی و دولتی چشم دوخته‌ایم؛ در حالی که در جهان کنونی، قدرت حکومتی، بدون اتکا و ابتدا بر امواج فکری و فرهنگی، اگر هم قابل حصول باشد، دست‌کم قابل دوام نیست، و چنین است که حتی رژیم بی‌بنیاد پهلوی نیز پس از هر دو کودتای اسفند ۱۲۹۹ و مرداد ۱۳۳۲، کوشید از تحریف تاریخ ایران باستان و تمسک دروغین به زردشتی‌گری، همراه با مایه‌هایی از غرب‌زدگی، معجونی به عنوان «ایدئولوژی شاهنشاهی» بسازد و با تبلیغ آن به اصطلاح «خلاً ثوریک» موجود را بر کند!

مشروعیت هر حکومتی، در گرو توفیق بنانیا و حامیان آن در ایجاد زمینهٔ پذیرش اجتماعی آن حکومت است و زمینه‌سازی فکری و فرهنگی نیز، کاری است که جز از اهل فرهنگ، و صاحبان کلمه و کلام بر نمی‌آید. ضمناً حرف اول را در تأثیر کار فرهنگی بر جامعه، نخست جراید و نشریات آدواری می‌زنند و سپس کتاب. اهل نظر می‌دانند که در عرصهٔ نگارش و قلم؛ کتاب، دیرپاترین محصول، ولی روزنامه و مجله سریع‌ترین و پرمناهنه‌ترین تأثیر را در جامعه روی انسان‌ها دارد.

۲. مبارزه با بدعت‌ها و سنت شکنی‌ها

مبارزهٔ روحانیان با بدعت‌ها و بدعت‌گران، از جملهٔ اصلی‌ترین و مهم‌ترین وظایف این طایفه است؛ چه، توفیق دین در نجات بشر و تأمین سعادت او، موقوف به آن است که

انتقادی خویش را نسبت به آنچه که (به زعم وی) بر خلاف مصالح ایران و اسلام از دولت مردان سر می‌زد، مستمراً حفظ می‌کرد؛ ثانیاً برای استقلال عمل روحانیان، و حفظ جایگاه «فرا حزبی» و «فرا دولتی» مراجع تقلید شیعه، بهایی‌گران قائل بوده و به هیچ روی، سیطرهٔ مرئی یا نامرئی حکومت بر نهاد روحانیت را بر نمی‌تافت.

در این زمینه می‌توان به اختلاف او با مجلس اول و سیدین طباطبائی و بهبهانی در جریان تدوین متمم قانون اساسی اشاره کرد. اختلاف بر سر این بود که آیا مجتهدان ناظر بر مصوبات مجلس، تحت سیطره مجلس باشند، یا از حاکمیت مستقل بوده و صرفاً زیر نظر مراجع تقلید عمل کنند؟ این مسأله آن قدر برای شیخ حائز اهمیت بود که برای درج و تثبیت آن (و دیگر اصلاحات) در متمم قانون اساسی، به همراه ده‌ها تن مجتهد سه ماه در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام تحصن کرد.

«استقلال» روحانیان از دولت - بویژه دولتی که در جهت مصالح و منافع ملی عمل می‌کند - لزوماً به معنای «ستیز» روحانیان یا حتی «عدم همراهی» آنان با دولت نیست؛ منتها اگر روحانیان به هر دلیل تحت سلطه دولت درآیند، هم عزت و مناعت و استقلال آنان مخدوش می‌شود و هم دولت، چنان‌چه در موردی پایش راکج گذاشت یا به تدریج در مسیر انحرافی افتاد، از نعمت «دیده‌بانی و کنترل» این نهاد محروم خواهد شد. بگذریم که در جامعهٔ تشیع، روحانی وابسته به دولت (با برجسب‌هایی چون آخوند درباری) فاقد وجاهت ملی بوده و حمایت آن از دولت، ارزشی نزد مردم و بالطبع سودی برای دولت به همراه ندارد. و این روحانی مستقل است که می‌تواند در روز مبادا با یک سطر فتوا، توده‌های میلیونی را به نفع اهداف ملی و اسلامی بسیج کند و دولت را از تنگناهای دشوار سیاسی و نظامی و اقتصادی نجات بخشد.^۱

۱. به خاطر دارم در اوایل پیروزی انقلاب، جمعی از چهره‌های انقلابی نظام در تهران و حتی قم، با طرح این مطلب که «اینک دولت از خردمان بوده و جنبهٔ اسلامی و انقلابی دارد»، پیشنهاد کردند: «مردم و جوهراتشان را، عوضی آن‌که بنا به سیرهٔ معمول، به حوزه‌ها دهند، به صندوق دولت واریز کنند؛ آنگاه دولت، همان‌گونه که به نهادها و مراکز مختلف، حقوق و مستمری می‌پردازد، مخارج حوزه‌ها را نیز تأمین کند». مراجع بزرگوار وقت نظیر مرحوم آیت‌الله گلبایگانی با این طرح مخالف بودند و وقتی که موضوع نزد مرحوم امام خمینی مطرح شد،

در همین زمینه، تذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که اهل نظر یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های «جامعه مدنی» را وجود «نهادهای اجتماعی متکی به مردم و مستقل از دولت» می‌شمارند. بر این اساس، چنان‌چه شیخ نوری را پرچم‌دار جامعه مدنی عصر خویش بدانیم، به بی‌راهه نرفته‌ایم.

۷. رفع اختلافات و کشمکش‌های داخلی روحانیان

شیخ از اختلاف در جبهه حق می‌رنجید. آگاهان به تاریخ مشروطه می‌دانند یکی از مهم‌ترین عواملی که در آن روزگار، میدان را برای تاخت و تاز عناصر وابسته و منحرف آماده کرد و نهایتاً به انحراف جنبش ملت و قلع و قمع روحانیان و استقرار سلطه بیگانگان انجامید همین شکاف و انشقاق بین علما بود که همان عناصر به آن دامن می‌زدند.

شیخ، همان قدر که به برخورد قاطع و بی‌بازگشت با بدعت‌گران معتقد بود، نسبت به دیگران - بویژه در بین روحانیان - به بحث و گفت و گو، کاستن از فاصله‌ها، ایجاد وفاق ملی و همکاری (بر پایه مشترکات) برای پیشبرد مصالح اسلام و ایران قائل بود. یحیی دولت‌آبادی در خاطرات خویش موسوم به «حیات یحیی»، موردی از تلاش شیخ را برای گشودن باب گفت و گو و تفاهم با مشروطه خواهان تندرو (از طریق وی) گزارش می‌کند، که البته به نوشته وی با سردی و بی‌اعتنائی جناح مقابل روبه‌رو شده است. وقتی شیخ

ایشان نیز شدیداً با این طرح مخالفت کردند.

نظر مخالفان عموماً این بود که اولاً تضمینی وجود ندارد که دولت اسلامی تا ابد در همین خط مستقیم پیش رود و احتمال این‌که روزی (با وجود داشتن اسم و ادعای اسلامی) از این مسیر فاصله گیرد، منتهی نیست. وانگهی روحانیانی که از دولت حقوق می‌گیرند، تحت نفوذ و حاکمیت دولت قرار داشته و زیر مجموعه آن محسوب می‌شوند و در نتیجه از آن‌جا که به اصطلاح «دست دهنده» همیشه بر دست گیرنده، نفوذ دارد، قادر به کنترل و هدایت آن نخواهند بود.

جالب است که امام در شرایطی حقوق‌گیری حوزه از دولت را به مصلحت ملک و ملت ندانست که خود، بر همه چیز، ریاست عالی و نظارت فائده داشت و امروزه پس از گذشت ربع قرن از پیروزی انقلاب، لزوم نظارت و مهار دولت و مجلس از سوی روحانیان بیش از هر زمان محسوس‌تر بوده و صلاح اندیشی و آینده نگری آن رهبر تیزبین، درخور تحسین است.

حاضر بود با امثال دولت‌آبادی گفت و گو کند، موضع وی در برابر بزرگانی چون آخوند خراسانی معلوم بود.

شیخ با جناح آخوند خراسانی درباره ماهیت مشروطه و ارداتی و هویت دست اندرکاران اصلی آن، اختلاف نظر داشت و این امر - بویژه با سوسه دوانی عمال نفوذی بیگانه و خامی و سادگی عناصر خودی - بین آن دو (شیخ و آخوند) ایجاد تنش می‌کرد؛ ولی شیخ همواره می‌کوشید با افشای افکار و اعمال سوء مشروطه‌چیان تندرو و سکولار، جناح آخوند را از آنچه که در پس پرده شعارها و نمایش‌های فریبنده و مزورانه عناصر سکولار جریان داشت، آگاه سازد و از این طریق، ریشه‌های اختلاف و تنش بین خویش و جناح آخوند را بسوزاند.

این تلاش را به وضوح، در لوایح شیخ و همراهان وی در ایام تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام (جمادی الاول - شعبان ۱۳۲۵) می‌بینیم. حتی شیخ در اواخر دوران استبداد صغیر - که ظاهراً دوران اوج اختلاف بین شیخ با مراجع مشروطه‌خواه نجف است - در نامه‌ای به آقا سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه (محرّم ۱۳۲۷) ضمن انتقاد شدید از گروه غرب‌زده و سکولار، چاره آلام جامعه را، تنها در «تقویت» روح دینی و «اتحاد» عالمان ربّانی می‌جوید؛ دو اصلی که در همیشه تاریخ غیبت، حلال مشکلات است:

به عقیده داعی، برای معالجه این امراض مُهلکه، جز تقویت مزاج شریعت، و اتحاد و اتفاق کلمه علمای ربّانین، چاره‌ای نباشد و لذا داعی هم حتی المقدور سعی دارم شاید این اختلاف کلمه برداشته شود.

بدین سان، حساب ملحدان را از معدود عالمانی - که مشروطه مطلوب‌شان چیزی جز مشروطه مشروعه نبود و لذا بعدها دچار آزار کسانی شدند که شیخ را کشتند - جدا می‌کند و برای سدّ رخنه آن ملحدان است که تلاش می‌کند «این اختلاف کلمه برداشته شود»؛ کوششی که البته در آن برهه از تاریخ، بی‌نتیجه ماند.^۱

۸. سازماندهی جبهه حق (روحانیان و هواداران آنان)

شیخ، فراتر از عدم اختلاف و کشمکش بین روحانیان، به سازماندهی این طبقه، و کلاً سازماندهی جبهه حق، جلب قلوب افراد جامعه برای تقویت این جبهه در پیشبرد اهداف اصلاحی و مبارزه با مظاهر و مصادیق باطل، می‌اندیشید.

در اسناد به جامانده از شیخ، پیش‌نویس میثاق‌های متعددی یافت می‌شود که به منظور اتحاد و همکاری علمای تهران و دیگر بلاد جهت پیشبرد اهداف ملی و اسلامی نگاشته شده است. یکی از این میثاق‌ها^۱ در صدر مشروطه و اوایل تأسیس مشروطیت نگارش یافته، و دیگری - که حقیر آن را در کتاب «خانه، بر دامنه آتشفشان»، ص ۱۲۶ به بعد، آورده‌ام - در بحبوحه مشروطه و در هشتادمین روز تحصن شیخ و یاران وی در حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

مطالعه دقیق این میثاق‌ها، نشان‌گر اهتمام شیخ به اتحاد و همکاری علمای دین در پاسداری از اسلام و پیشبرد اهداف اصلاحی روحانیان است.

۹. پرهیز از خطر عوامل نفوذی و خنثا گذاردن دسیسه‌های آنها

مهم‌ترین خطر اختلاف بین علما - چنانکه گفتیم - تاخت و تاز عوامل نفوذی دشمن برای تشدید دامنه اختلاف بین رهبران دینی، کوبیدن علمای بیدار به دست هم‌لباس‌های آنان و تقلیل آبرو و نفوذ مردمی روحانیان است تا در پی این امر، شکاف‌های عمیق و مخرب اجتماعی - سیاسی - فرهنگی در بین آحاد جامعه ایجاد شود و نهایتاً نهضت از مسیر اصیل آن منحرف گردد و سلطه بلامنازع استعمار و استبداد وابسته به آن بر جامعه اسلامی استقرار یابد. حساسیت‌ها و هشدارهای مکرر شیخ (در جنبش موسوم به مشروطه) نسبت به خطر عوامل نفوذی بیگانه و نقش موزیانه آنها در به هم زدن وحدت و انسجام جامعه، و ایجاد انحراف در نهضت اسلامی، معلول آگاهی از این خطر بزرگ و اساسی بود.^۲

۱. نسخه‌ای از این میثاق، نزد راقم سطور موجود است.

۲. درباره توجه شیخ به خطر عوامل نفوذی، و لزوم بر حذر بودن علما و مردم از فتنه‌انگیزی‌ها و دسیسه‌های

... طبقه علما، خاصه آن‌هایی که مسوط‌الید باشند... زمام مهام جمهور^۱ به موجب [حدیث] «تجاری الأمور»^۲ به ید آن‌هاست.

۵. دخالت در سیاست به هدف بسط عدالت و حفظ استقلال

شناخت مبانی استوار دین و نقشی که در تأمین سعادت جاوید بشر دارد، کافی است که هر اندیشمندی را به لزوم دین‌داری و عمل به دستورات دینی متقاعد سازد. مع الوصف، دین در جامعه‌ای که در آن ظلم و بی‌عدالتی رواج دارد و استقلال و آزادی (و حتی بهداشت و غیره) در آن فراموش شده، کارایی لازم را نداشته و چه بسا عامل بدبختی و تیره‌روزی شمرده شود! از این روی، پاسداران عقاید دینی مردم، باید دغدغه اصلاح دنیای آن‌ها را نیز داشته و در این راه، به شیوه خاص خود کوشا باشند. و این جز با شرکت فعال روحانیان در گردونه خدمات و اصلاحات اجتماعی و (در صورت لزوم) مبارزات سیاسی و بویژه دفع تجاوز بیگانگان به مقدّرات جامعه اسلامی، ممکن نیست. بی‌جهت نیست که شیخ را - گذشته از خدمات فرهنگی - در عرصه اصلاحات اجتماعی و مبارزات سیاسی نیز فعال می‌بایم.

گفتنی است که جنبش موسوم به مشروطیت، دارای دو وجه «سلبی» و «ایجابی» بود. از دیدگاه روحانیان، وجه سلبی جنبش، نفی خودکامگی و استبداد، و خاتمه دادن به نفوذ بیگانگان در امور کشور بود که می‌توان از این دو با عنوان «عدالت» و «استقلال» یاد کرد. وجه ایجابی جنبش نیز از دیدگاه این طبقه اجرای احکام اسلام در امور اجتماعی، سیاسی و قضایی بود. روحانیان شأن و وظیفه اصلی خویش را در پاسداری از دین و ترویج معارف و اجرای احکام آن می‌شمردند؛ ولی از آن‌جا که اولاً دین را جدا از سیاست ندانسته و بسیاری از احکام الهی را ناظر به امور اجتماعی و سیاسی می‌دیدند، و ثانیاً به روشنی حس می‌کردند که در یک حکومت جابرانه و ضد اسلامی، اجرای احکام اسلام و پاسداری از دین خدا دشوار، بلکه ناممکن است، در سیاست نیز (در حدود توان و

۱. سررشته امور اجتماعی و سیاسی ملت.

۲. اشاره به حدیث معروف «تجاری الأمور و الأحکام علی أیدی العلماء بالله الأمناء علی حلاله و حرامه»، که قسمتی است از خطبه معروف حضرت سید الشهداء علیه السلام در منا (ابن شعبه حزان، تحف العقول، ص ۱۷۲).

امکانات) دخالت می کردند و می کوشیدند به شیوه های مختلف (مستقیم و غیر مستقیم) سیاست را با دین مهار و هدایت کنند. بر همین پایه بود که شیخ فضل الله نوری جداً عقیده داشت:

تعرض به امور دینی و اعتقادی، و ترتیب مقدمات اضمحلال دولت اسلامی، مطلبی است که صبر بر آن روا نیست.^۱

در این جااست که به دو فصل بارز از کارنامه شیخ می رسیم:
 (أ) ضدیت با استبداد و تلاش برای دستیابی به عدالت؛
 (ب) ستیز با موجبات سلطه بیگانگان بر مقدرات جامعه اسلامی.

۵.۱. ضدیت با استبداد و تلاش برای دستیابی به عدالت

محو ظلم و دستیابی به عدالت، آرمان مقدسی بود که شوق وصول به آن، شیخ را هم چون آحاد ملت ایران، در صدر مشروطه به قیام بر ضد استبداد واداشت:

کلمه طيبة العدل را هر کس اصفا نمود، بی اختیار در تحصیل آن کوشید و به اندازه وسعت، به بدل مال و جان خودداری نکرد. من جمله خود داعی هم اقدام در این امر نموده و متحمل زحمات سفر و حضر شدم.^۲

وقتی هم از آن سفر برگشت، «تأسیس اساس مجلس دارالشورای ملی و معدلت خانه اسلامی» را به دوستان تریک گفت و آن را «موجب ترویج شرع اظهر و تعظیم شعایر اسلامی» شمرد.^۳ بعدها نیز که راز مخالفت وی با مشروطه را جويا شدند، اظهار داشت مخالفت وی، با گروه ها و جراید ضد اسلام است، نه اجرای عدالت.^۴

البته شیخ - به حق - انسان ها را در شناخت «موارد و مصادیق» عدالت، نیازمند دین

۱. محمد ترکمان، وسائل، اعلامیه ها، مکتوبات...، ص ۶۸-۶۹.

۲. همان، ص ۱۰۳.

۳. محمد ترکمان، وسائل، اعلامیه ها، مکتوبات...، ص ۴۰-۴۱. نامه شیخ بد آیت الله آقا سید علی موسوی. در پایان «تذکره العادل» نیز که همه طبقات را از علما گرفته تا تجار و دیگران - نصیحت کرده و به وظایفشان توجه می دهد؛ در نصیحت به شاه، بر دو نکته انگشت می نهد: حفظ دین و اجرای عدالت، آن هم عدالتی که اسلام می پسندد: «ملکاً، خسرواً، حفظ ناموس شرع و نشر عدالت اسلامی را تکمیل فرما!» (همان، ص ۷۱).

۴. محمد حسن ادیب هروی، تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت در ایران، ص ۱۳۶-۱۴۳.

شمرده و به حکم «خِرَد» - که خالق جهان را در تشخیص مصالح بشر و تأمین سعادت جاوید وی، از همگان آگاه‌تر می‌داند - «تحصیل عدالت صحیحۀ نافعۀ» را منوط به «اجرای احکام اسلام» می‌شمرد. همچنین تأکید داشت که اجرای قوانین عادلانه در جامعه، به پشتوانۀ روحی و اعتقادی نیاز دارد و آن نیز، چیزی جز ایمان به خدا و قیامت نیست. از نظر شیخ، حکومت در اسلام، صرفاً وسیله‌ای برای اجرای حدود و احکام الهی است و تحقق این امر هم راهی جز تقویت علما و رجال سیاسی اسلام‌گرا ندارد:

اسلام - که دین ما و امتان حضرت ختمی مرتبت است - از همه ادیان، اکمل، و بنای آن بر عدل تام است. کما قال الله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۱ و در دین اسلام، بحمد الله تعالی نیست مگر عدل. فی‌الحقیقه، سلطنت قوۀ اجرائیۀ احکام اسلام است. تحصیل عدالت [منوط] به اجرای احکام اسلام است. اقدام به معروف و اجتناب از منکر... حقیقت عدل است. هر مقدار، یقین به مبدأ و معاد، و خدا ترسی و امیدواری شدیدتر است، عدالت منبسط‌تر خواهد بود و هر چه از این کاسته شود، بی‌اعتدالی زیاده خواهد شد.^۲

شهید نوری، از سیاست و عدالت، تصویری چُنین «توحیدی» داشت و عرصۀ زندگی را حوزه اقتدار «مطلق» الهی می‌شمرد. با این حساب، وی به هیچ روی نمی‌توانست میانه‌ای با استبداد (چه در شکل فردی سلطنتی و چه در شکل حزبی و طبقاتی آن) داشته باشد. پیترو آوری، استاد تاریخ دانشگاه کمبریج، سخن جالبی دارد:

شیخ فضل‌الله نوری... را با بستی نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می‌دانند، و نه از مردم و شاه.^۳

۵.۲. ستیز با موجبات سلطۀ بیگانگان بر مقدرات جامعه اسلامی

بر عدالت خواهی و استبداد ستیزی شیخ، باید استقلال‌خواهی و تکاپوی وی برای رهایی از سلطۀ استعمار را نیز افزود. رهایی از سلطۀ بیگانگان - بویژه استعمار غرب - در همه شئون فکری، سیاسی، حقوقی و غیره هدفی اساسی بود که شیخ، به درستی

۱. همانا خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

۲. محمد ترکمان، وسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...، ص ۱۱۰-۱۱۱. از مبنای «توحیدی» اسلام در امر حکومت و قانون‌گذاری، و دیدگاه‌های شیخ در این زمینه، در بخش پایانی کتاب سخن گفته‌ایم.

۳. پیترو آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۲۵۱.

دستیابی به ایران آباد و سربلند را در گرو آن می‌شمرد و زندگی‌اش را یکسره وقف آن ساخته بود. تقریظ وی بر «تبشیر اندر تبشیر» (۱۳۱۴ ق) نشان می‌دهد که حرکت در این راه را مصداق «جهاد فی الله» شمرده و «تجارت سودمند دنیا و آخرت» می‌دانست.^۱

تلاش شیخ برای رهایی ایران اسلامی از نفوذ و حاکمیت کفر، سه وجه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داشت که در کتاب «دیده بان، بیدار» به تفصیل از آن سخن گفته‌ایم. چنانچه روحانیان بخواهند در انجام مسؤولیت‌های خویش (مبنی بر تبلیغ دین و اجرای احکام آن، بویژه جلوگیری از ظلم زورمندان) موفق شوند، بایستی:

اولاً به ملت متکی، و از دولت مستقل باشند؛ زیرا روحانیان وابسته به دولت - بویژه در محیط‌های شیعی - فاقد نفوذ و قدرت برای مقابله با انحرافات احتمالی حکومت می‌باشند؛

ثانیاً باید از کشمکش و نزاع درونی دور بوده و متحد و یک‌پارچه عمل کنند (اختلاف نظر علمی، حساب دیگری دارد)؛ زیرا کشمکش درونی، گذشته از آنکه نیروهای آنان را به شدت تحلیل می‌برد، راه را بر نفوذ مودیان و مخرب عمال استبداد و استعمار - که برای تضعیف و نابودی روحانیان ثانیه شماری می‌کنند - می‌گشاید.

از این روست که می‌بینیم شیخ در طول مبارزات خویش، از یک سو بر استقلال روحانیان از دولت تأکید داشت، و از دیگر سو، نسبت به اختلافات درونی این صنف سخت حساس بود و می‌کوشید با گشودن باب بحث و تفاهم میان جناح‌های درگیر روحانیان، زمینه‌های نفوذ و تأثیر سوء عوامل بیگانه بر بخش‌هایی از آن سلسله را از بین ببرد.

۶ حفظ استقلال روحانیان از دولت

حفظ استقلال روحانیان از دولت و حکومت (و بیفزاییم: احزاب و گروه‌های قدرت پرست سیاسی)، در رأس اهداف و سیاست‌های شیخ قرار داشت. این در حالی است که او، از هیچ نوع همراهی با عناصر «خیرالموجود» دولتی، حمایت از اقدامات «مثبت» حکومت، و نیز حفظ «اعتبار» قدرت مرکزی دریغ نداشت. مع الوصف، اولاً موضع

۱. ر.ک: میرزا عبدالرحیم الیهی، تبشیر اندر تبشیر، تقریظ شیخ فضل‌الله نوری.

۱۰. قاطعیت در برابر جریان‌های انحرافی، اما متنفذ روز

استقلال روحانیان شیعه از دولت و اتکای آنان به مردم، آن‌ها را تا حدود زیادی از آسیب‌هایی که از ناحیه وابستگی به دولت‌ها در روحانیان اهل سنت ایجاد می‌کند، مصون می‌سازد. در عین حال، اتکای این قشر به مردم نیز، خالی از مخاطراتی چون تأثیر پذیری از جریانات و گرایش‌های فکری یا سیاسی انحرافی موجود در بین گروه‌ها و طبقات متنفذ اجتماع، یا سکوت و مماشات در برابر آن‌ها نیست.

تصور کنید بخشی از افراد جامعه - که روحانیان، از آن‌ها و در میان آن‌ها است، بویژه نسل جوان و تحصیل‌کرده - تحت تأثیر پاره‌ای از افکار و اندیشه‌های وارداتی قرار گیرند که با اصول و مبانی اسلام اصیل ناسازگار است. در این جاست که روحانیان، به اقتضای وظیفه مبارزه با بدعت و انحراف، مجبورند با آن افکار و مروّجان و منادیان آن در جامعه اسلامی برخورد کنند، و این امر بالتبع آنان را با بخشی از جامعه که تحت تأثیر این افکار قرار دارد، درگیر می‌سازد.

این همان نقطه آسیب یا پاشنه آشیلی است که می‌تواند صلابت و قاطعیت دینی و ایمانی روحانیان مردم‌دار شیعه را در برابر بدعت‌های نوظهور به چالش طلبد؛ خاصه آن‌که، چه بسا کسانی در کسوت روحانی نیز (از سر ناآگاهی یا علل دیگر) تحت تأثیر امواج فکری و سیاسی جدید قرار گیرند و دانسته یا ندانسته آب به آسیاب سنت شکنان و بدعت‌گزاران ریزند. گاه رواج اندیشه‌های التقاطی و منحرف در جامعه تا آن‌جا پیش برود که تعرض به آن از سوی هر کس، وی را آماج تیرهای تهمت و فحاشی و احیاناً تهدید و ترور قرار می‌دهد.

یکی از مشکلات بزرگ شیخ و هم‌فکران او در عصر مشروطیت، افکار و شعارهای فریبنده وارداتی بود که دل و جان بسیاری از مردم را برده بود؛ هم‌چون شعار آزادی، مساوات یا خود مشروطه. پرهیز از افسون این‌گونه شعارها و عناوین فریبنده، مبهم و غلط انداز، و تلاش جهت شفاف شدن مفهوم آن‌ها در فرهنگ غرب‌زدگان، از اهمّ

۱۳۳ آن‌ها جهت اختلاف و کشمکش بین رهبران دینی و سیاسی (تأیید مزورانه بخشی از آن‌ها که فاقد درک سیاسی کافی یا صلابت لازم جهت برخورد با هستند) و تخریب و ترور شخصیت برخی دیگر (که از آگاهی و توان مقاومت بالا برخوردارند). ر.ک: محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکاتبات... ص ۲۴۱ و ۲۴۵-۲۴۶ و ۲۸۶ و....

تلاش‌های شیخ در عصر مشروطه بود که به انتشار مکتوبات و لوایح گوناگون از سوی وی و هم‌زمانش در ایام تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و نیز سؤال و جواب مشهور آنان با مجلس شورای ملی (شعبان ۱۳۲۵) انجامید.^۱

۱۱. پرهیز از تندروی‌ها و کندروی‌ها / افراط‌ها و تفریط‌ها

شیخ - بویژه در کوران نهضت‌های سیاسی و اجتماعی - به درستی، نگران تندروی یا کندروی عده‌ایی از روحانیان، و پیامدهای سوء این امر بر سرنوشت نهضت بود.

متأسفانه تجربه نشان می‌دهد که در هر نهضت اجتماعی - بویژه نهضتی که از مرحله رفورم و تغییرات روبنایی گذشته و تا مرز انقلاب و دگرگونی اساسی پیش رود - پاره‌ای از افراد یا گروه‌ها (به علل مختلف و از آن جمله، هراس از هزینه‌های سنگین شرکت در قیام و انقلاب) به دنده «سکوت و تقاعد» افتاده، از حضور در صفوف جنبش باز می‌مانند. متقابلاً برخی افراد یا گروه‌ها نیز (باز به علل گوناگون و از آن جمله، تأثیر پذیری از آتش تیزگردونه انقلاب یا شیفتگی افراطی نسبت به پاره‌ای شعارها و شخصیت‌ها) دچار غلیان احساسات شده، به دنده افراط می‌غلطند و امواج بی‌مهار عواطف و احساسات آنان منشأ یک سری خرابی‌ها و خسارت‌ها می‌گردد. و هردو گروه نیز - با کندروی یا تندروی خویش - به اتقان و سلامت جنبش لطمه می‌زنند. کندروی، البته فقط در مرحله «نفی» انقلاب (محو نظام کهن) وجود ندارد؛ بلکه در مرحله تثبیت نظام مطلوب نیز به اشکال مختلف (و از آن جمله در عرصه مبارزه با انحراف‌ها و آفاتی که بر درخت جنبش می‌نشیند) می‌تواند مصداق داشته باشد.

جنبش مشروطه نیز، از این مشکل خالی نبود و بویژه تندروی‌ها، صدمات سختی به اصالت و سلامت جنبش وارد کرد.

کارنامه شیخ در مشروطه، مشحون از هشدار به ملت و روحانیان است تا در برابر عواقب سوء تندروی‌ها هشیار باشند و به مبارزه قاطع و بی‌امان با عناصر افراطی و غرب‌زده اهمیت دهند. در مورد هشدارهای وی به رهبران دینی نهضت، گفت و گوی او

با مرحوم طباطبائی و بهبهانی در پایان مهاجرت قم در صدر مشروطه قابل ذکر است. در آن گفت و گو، شیخ از آن دو پرسید:

بسیار خوب، شاه درخواست‌های ما را پذیرفته و به زودی به تهران باز خواهیم گشت. بگوئید بینم پس از ورود به پایتخت چه برنامه‌ای دارید و چه می‌خواهید بکنید؟

و طباطبائی یک ساعت تمام از فواید و محسنات مشروطه و آزادی سخن گفت. شیخ در پاسخ، وی را از زیاده روی در دادن وعده‌ها و شعارها برحذر داشته و از خطر تحریک احساسات و عواطف بی‌مهار عوام و رجاله هشدار داده و فرمود:

خیلی تند نروید که می‌ترسم درمانید و جلوگیری از اجتماع نتوانید کرد.^۱

در گفت و گویی هم که با آنان در تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام داشت، به مماشات آن دو، بلکه تأییدشان از خطبا و ناطقان مشروطه به شدت اعتراض کرد؛ چرا که آنان در منابر و میتینگ‌های خویش با تعریف ریاکارانه از طباطبائی و بهبهانی، آن را محمل حمله و هتاک‌ی به عالمان بدعت ستیز می‌ساختند و به جای انتقاد، با سکوت، بلکه تأیید آن دو روبه‌رو می‌شدند. شیخ خاطر نشان ساخت که آن دو خاکریز دوم این جماعت بوده و به زودی آماج حملات مستقیم آنان قرار خواهند گرفت.^۲ البته ترور بهبهانی و انزوای جبری طباطبائی به دست همان جماعت پس از اعدام شیخ، صحت این هشدار و پیش‌گویی را ثابت کرد.

۱. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات ...، ص ۱۷۱-۱۷۴.

۲. سخنان شیخ قبلا گذشت.

کتاب‌نامه

۱. آوری، پیترو، تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاره ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۷ش.
۲. ابوالحسنی، علی، خانه بر دامنه آتشفشان! شهادت‌نامه شیخ فضل‌الله نوری (به ضمیمه وصیت‌نامه منتشر شده او)، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲ش.
۳. ادیب هروی، محمدحسن، تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت در ایران، ج ۲، مشهد، شرکت چاپخانه خراسان.
۴. الهی، میرزا عبدالرحیم، تبشیر اندر تبشیر، تهران، ۱۳۱۴ق.
۵. ترکمان، محمد، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری، ج ۱، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲ش.
۶. _____، مکتوبات، اعلامیه‌ها و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت، ج ۲، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳ش.
۷. رضوانی، محمداسماعیل، انقلاب مشروطیت ایران، ج ۳، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶ش.
۸. سالور، مسعود و ایرج افشار (به کوشش)، روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ش.
۹. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰ش.
۱۰. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۵۷ش.